

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights	حقوق بشر
--------------	----------

ناتور رحمانی

۰۵ فبروری ۲۰۱۳

یادداشت:

فقط آنهایی نمی خواهند به گذشته خویش برگردند و یا هم از یاددهانی آن طفره رفته، آن را زیر نام افسانه و قصه تخطئه می نمایند که یا چیزی برای گفتن ندارند و یا هم اگر دارند آن چیز نه تنها قابل گفتن نیست بلکه شرم آور و ننگین نیز می باشد. خلاف چنین افرادی، آنهایی که زندگانی پر بار مبارزاتی را پشت سر گذاشته اند، ذهن شان به مانند گنجینه ای است که با نوک قلم شان دانه دانه از آن بیرون کشیده شده، عظمت و ارزش گنجینه را برای آیندگان می نمایاند.

با حرکت از چنین منظری است که پورتال، در چند بخش از شعبه های مربوط آن، - خاطره هایی از مقاومت، شخصیت های ملی، جانبازان و حقوق بشر- امکان نشر اختصاصی همچو متونی را پیشبینی نموده است. آنچه را ما دیروز در حد یک پیشبینی در نظر داشتیم، اینک در همان حد باقی نمانده به همت والای همکاران قلمی ما، آهسته آهسته اما ادامه دار به طرف کمال حرکت می نماید.

سلسله کنونی که زیر عنوان «از لاله ها، ستاره ها - از زخم ها، شراره ها» از قلم شیوا و نقاد همکار گرامی ما آقای «ناتور رحمانی» تراوش نموده است به علاوه آن که به زبان شعر دوران سیاه حاکمیت روسها و مزدوران آنها را در زندان مخوف پلچرخی تصویر می نماید، علاقه مندی و تعهد نویسنده را به آرمان انتخابی اش نیز گواهی داده، به خواننده می رساند که باید از سراینده به مثابه یکی از جانبازان زنده شناخت پیدا نماید. ما ضمن آن که کشودن این باب را به همکار گرامی ما از صمیم قلب شادباش می گوئیم، توجه سایر همکاران قلمی خود را به آن نیز جلب می نمایم، تا باشد در پرتو توجه همگانی این روش بیشتر از پیش رهرو یافته، در کنار صد ها و هزاران خاطره با زبان نثر، شاهد اکبر نامه ها و یا هم شهنامه هایی باشیم که در آن از یک سو ظلم، تجاوز و اجحاف نمایان گردد و از جانب دیگر، ایستادگی، شهامت و جانبازی.

اداره پورتال AA-AA

اهداء به زنده نام رفیق (پاغر) بنیان گذار سازمان انقلابی افغانستان !

سخنی برای گفتن :

نمی شود ادعا کرد که در پراگندگی های زمان ، از رواق خونچکان یک دور از تاریخ جنایت و ستم رژیم ضد مردمی و مزدور (خلق و پرچم) کارنامه حماسه آفرینانی را که هرکدام اسطوره بزرگی بودند ، در ترکیب واژه و حرف نظم داد ، تا تندیس آزادی را شکوه بی بدیل گردد ، و مفهوم مبارزه سربداران را بیان نماید .

برای گفتن حقیقت هیچگاه قافیه تنگ نیست ، و بی وزنی افاده ای ندارد ، شرح حال جانبازان وطن به هر شیوه ای ، حتا لکنت زبان شرافتمندانه تر خواهد بود ، از سکوت مرده سنگ گونه هائی که می دانند و خاموش اند !!؟
این قلم آنچه را از آن دور و از آن دوران به یاد داشته ، با بی وزنی در تنگناه قافیه ، به فکر خودش نظم بخشیده است ، و هرگز ادعا ندارد به چشم یک سروده ، با تمام ارکان شعری دیده شود.
سپاس بر شما « ناتور رحمانی »

از لاله ها ، ستاره ها

از زخم ها ، شراره ها

۱

او که از کوره بدر گشته
چو فولاد محکم (۱)
قصه تلخ و روانسوز آنزمان را
قصه زخم عقاب های بلند پرواز را
قصه های زندان و زندانی و زندانبان را
قصه آزادیخواهان ، سربداران را
و قصه ای از آن عشق و عاشقان وطن را
زمن می خواهد
آن رفیقی که همه گونه رفیق بوده و است
او می خواهد ، من با مویک خاطره
از آن دوران
از آن دژ ستمبار آذمخوار
از آن جایگاه پر از وحشت و خوف و ادبار
از آن کشتارگاه ، از آن مسلخ استعمار
کشم تصویری چنان ...
از آن کوره آتش «آشویست»
که در آن آهنین بال و کوپال زیادی
فولاد آبدیده و محکم شدند
و مسین پیکرهای دیگری
اندر آن کوره ذوبان ستم
مثل موم آب شدند
تصویری از جنایات جانی ها
« خلقی ها ، پرچمی ها و خادی ها »
تصویری از همت بلند

و غرور کوهواره مبارزان
از آنهایی که آنهمه ترس و تهدید
تخویف و تطمیع را به استهزاء
می گرفتند
تصویری از خیل عقاب های زخمی
گیرمانده در تنگنای قفس
که زخم های تیر زهر آگین فروشندگان آزادی را
با پر و شپهر و منقار
تیمار می کردند
همان هائی که سرود واره چنین می خواندند :
« عقاب زخمی ام می توانیم کشتن »
« مگر محال بود لحظ ای کنی رامم »
آنگه ، دژخیم که بوی گندش
در فضای هول انگیز سلولهای زندان سیر می کرد
به خود می پیچید .

رفیق راه مبارزه و پیکار و نبرد !
دشمن اسارت و زندان و قیود
قسم به همت والای تو یار
و به آن راهی که با عشق به مردم و وطن
بی هراس تا آخر خط رفتی
و، می روی

نتوانم آشنا !
ناتوان است مویک در دستم
نتوانم که کشم تصویری
من از آن حجم جفا و بیداد
که در آنجا به همزنجیران چه گذشت ؟!
پیش چشمانم هنوز
گلهای پرپر شده بسیاری
که به خون غرق شدند
پدیدار است

به من گفتی بنویس
کو قلمی که به تحریر کشد :
که بر خلق دست بسته به زنجیر ستم
در آن سلولستانی که رقص حلقه دارش

به هر در و دیوارش
جنبیده سایه ای داشت هول انگیز ، وحشتنا
چه ها گذشت

کو نقاشی که به تصویر کشد
خنده های مستانه آزادی پرستان را
آن شیرزن ها و شیردل مردها را
در آن هنگام که با چه صلابت ، با چه هیبت
پای دیوار به مهمانی دار می رفتند
پای آن دیواری که رنگین ز خون یاران بود
ازیرای آن که باز بلرزانند
انگشت دشمن دون را ، بر ماشه تفنگ
من نتوانم رفیق !
ذهنم را می خراشد آن همه جور و جفا
روح ناآرام و ر عشه دار شده دست هایم
شاید آنگونه که باید نگاشت
و یا آنگونه که بودست به تصویر کشید
آنچه بر او گذشت
آنچه بر من گذشت
آنچه بر همگان گذشت

صادقانه ، نتوانم رفیق
مگر ...
مگر اینقدر توانم شاید
به یادست است ای آشنا ؟
که ما با یک جهش
از آن سالهای دور
مبارزه را
همراه با جریان دموکراتیک نوین
سازمان جوانان مترقی (م. ل. ا.)
ز شهرها و روستا ها
از آن ویرانه های زیستبوم مان
و یا از زیستبوم ویرانه های مان
ضد آنچه استعمار و استثمار بود
و استبداد
ضد نظام بورژوازی ، فئودالی ، کمپرادور

ضد ارتجاع سپاه و سپاهی
 وآن رژیم فرتوت شاهی
 آغاز کردیم
 از همان سالها رزمیدیم
 فقط به خاطر آزادی انسان
 آزادی انسان از یوغ سرمایه
 همان انسان
 که استبداد با مشیت میزد بردهانش
 به جرم آنکه انسان بود و می گفتند : (انسانش)
 گرچه راه خطرناک بود
 تاریک بود و هول انگیز
 پر پیچ و پر نشیب بود و هم دشوار
 ولی ما با خود می گفتیم :
 اگر باشد صد کوره راه گداخته اندر خم و پیچ
 سد راه ما نگردد که خود از تبار آتشیم
 و ما مثل دریای خروشان
 مست و عصیانگر
 به سان کوره آتشفشان
 و همگون شعله جاوید
 (لهیب) پُر خروش گشتیم
 سخنور و سخندان و سخن سنج
 و هم آتش سخن گشتیم چون (سیدال) سخن دان
 تیرراستین حرفی که داشتیم بر دهان
 بر می خاست از چله زبان
 می نشست بر مغز میهن فروشانی که
 می لرزیدند و می ترسیدند
 و یا
 چو (بهمن) از فراز قله هر کوه میهن
 در هرازگاهی
 به دژ خودفروشان ، بردگان دون همت
 هجوم بردیم
 گهی سرمد) گشتیم با همان پیمان
 و استواری
 ما صادقانه در هر زمانی
 با همان صدا و سیمای آشنا

نهال انقلاب و آزادی را
با خون خویش آبیاری کردیم
با (یاری ها) با (دادگرها) وبا (واهب ها)
با (رستاخیز ها)
با (مسجدی ها) با (زریاب ها)
با (لطیف ها) (محمودی ها) (شیر علم ها)
با (مجید ها) با (سلطان ها)
با (دهقان ها) وهم (پویا ها)
با (راشد و انیس و حجت زمانی)
با (بنیاد و میرویس)
تا فردای رهائی

وقتی دیوارهای شکنجه گاه ها
با خون آزادیخواهان قرمز می شد
چشمان تندیس آزادی را بسته بودند
تا مبادا ببیند ، که درخت گشن آرمانش
چسان با خون شهیدان
آبیاری می گردد

آشنا !

ما همه کشتگان تیغ بیدادیم
کو قلمی که بنگارد
آن ستم سلطنت و رژیم شاهی را
ویا آن جنایات ("حزب دموکراتیک خلق") کذائی را
گرفتاری ، تحقیق و شکنجه و اعدام
که اکسانی ها و کامی ها و خادی ها و بادارانیشان
مجریانش بودند
ویا جریان آدمکش های مزدور
آن وجدان مرده های جهادی و طالبی را
و

مگر منی داغدار
از تمام آن بدسگالان بیزار
که با سقوط هر ستاره رخشان
سقوط کرده ام
وبا تیرباران هر عاشق با وجدان
در آشوب دوران
تیر باران شده ام

چه بنویسم؟

مگر ای رفیق !

ای رفته راه عزت انسان

برپاد آن یاران

رزمندگان حق

درون سینه افگارم ، هر لحظه

با پرکار اندیشه

از آن روزگار درد و داغ

که تا اکنون دوام دارد

هزار تصویر می سازم

ادامه دارد